

قلمروهای جغرافیایی در فقه سیاسی اسلام

دکتر حسن کامران^۱، دکتر محمود واثق^۲، دکتر مهدی مینایی^۳

چکیده

مطابق تعریفی که علمای اسلام از علم فقه ارائه کرده‌اند، فقه را عبارت از فهمیدن و دانستن قوانین و احکام شریعت اسلام از طریق دلایل تفصیلی آنها می‌دانند (شکوری، ۱۳۷۷، ۵۰ - ۴۹). ایضاً در مورد «فقه سیاسی» نیز گفته شده است که، فقه سیاسی اسلام مجموعه قواعد و اصول فقهی و حقوقی است که عهده‌دار تنظیم روابط مسلمانان با خودشان و ملل دیگر عالم می‌باشد (همان، ۷۶). طی نوشته حاضر تلاش به عمل آمده تا به بحث و بررسی پیرامون موضوعات و قلمروهای جغرافیایی در چارچوب فقه سیاسی اسلام پرداخته شده و به تبیین قلمروهای ژئواستراتژیکی و واحدهای ژئوپلیتیکی عالم و فرایندهای مرتبط با تقسیمات مکانی و فضایی از این منظر، مبادرت نمائیم.

کلیدواژگان: فقه، فقه سیاسی، قلمروهای جغرافیایی، دارالاسلام، دارالکفر.

۱. عضو هیئت علمی دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

۳. استادیار مرکز آموزش عالی امام خمینی

مقدمه

واژه «فقه» در لغت به معنای فهمیدن و درک کردن آمده و «تفقه» هم وزن تجسس نیز به معنای تلاش و کاوش برای فهمیدن و دریافتن است (شکوری، ۱۳۷۷، ۴۹).

«فقه در واقع همان حقوق اسلامی در ابعاد وسیع آن است. همانگونه که در حقوق شاخه‌ها و انواع حقوق مانند قضایی، سیاسی، بین‌الملل، خانواده و ... وجود دارد، علم فقه اسلامی نیز دارای چنین شاخه‌ها و تقسیماتی است.» (همان، ۲۴).

بر این اساس، می‌توان اجمالاً فقه سیاسی را چارچوب شرعی و عملی تنظیم امور سیاسی جامعه اسلامی هم در بُعد داخلی و هم در بُعد خارجی دانست.

ذکر این نکته لازم است که، مسلماً موضوعات مربوط به اصول و مبانی حقوق اسلامی بخصوص در حوزه سیاسی، مشتمل بر مسائل بیشماری نظیر دیپلماسی خارجی، اصول بی‌طرفی، اصل احترام متقابل، اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها، مسئولیت‌های ناشی از پیمان‌ها، قراردادهای و کنوانسیون‌های بین‌المللی و از این قبیل است که خود در قالب حقوق بین‌الملل اسلامی می‌تواند ارائه شود (ابراهیمی، ۱۳۷۷).

اما در این نوشته بنا به ضرورت تنها آن قسمت از فقه سیاسی اسلام را که با موضوعات حقوقی و در رابطه با تقسیمات جغرافیایی واحدهای سیاسی و همچنین، قلمروهای مختلف ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک کنونی عالم مطرح است، مورد بحث قرار می‌دهیم.

سابقه و پیشینه تحقیق

در منابع فقهی اسلامی، مبحثی تحت عنوان «احکام السلطانیه» و نیز بررسی «وضع مالیه» وجود دارد که در این مباحث پیرامون تقسیم و تعیین قلمروهای جغرافیایی و زمینها و مناطق مختلف تحت حاکمیت مسلمانان از حیث نوع و میزان مالیات متعلقه بدانها مسائلی مطرح گردیده است. علاوه بر آن، در منابع مربوط به حقوق بین‌الملل اسلامی نیز پیرامون تقسیمات مربوط به قلمروهای جغرافیایی مطالبی ذکر شده است.

روش تحقیق

این نوشته براساس روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از منابع و متون مکتوب در زمینه مباحث فقهی و جغرافیایی تهیه و تنظیم گردیده است.

پرسشی که در این مقاله طرح شده عبارت از آن است که، «آیا امکان تبیین و تشریح تقسیمات مربوط به قلمروهای جغرافیایی از بُعد ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیکی براساس فقه سیاسی اسلام وجود دارد؟» در پاسخ به سؤال مزبور این فرضیه ارائه گردیده است که، «با عنایت به رویکردهای جغرافیایی موجود در نگرش فقه سیاسی اسلام، تشریح فوق‌الذکر امکان‌پذیر است.»

برای ارزیابی فرضیه ارائه شده، داده‌ها و یافته‌های تحقیق با روش تحلیل کیفی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

بحث نظری

فقه سیاسی و منابع آن

اصول و قواعدی که فقه سیاسی بر اساس آنها به تنظیم امور اجتماعی و سیاسی مسلمانان با خودشان و غیرمسلمانان می‌پردازد، مأخوذ از منابع گوناگونی است که به طور سنتی قریب به اتفاق فقهای شیعه و سنی آنها را به رسمیت شناخته و زمینه استنباط احکام عملی می‌شمرند. از میان منابع مذکور، چهار منبع ۱- قرآن ۲- سنت (مشی و گفتار و رفتار پیامبر(ص)) ۳- اجماع علما و فقهای مسلمان ۴- عقل، از دیرباز مورد توجه عموم فقها بوده و به عنوان منابع اصلی و سنتی فقه اسلامی محسوب می‌گردیده است. (عمید زنجانی، ۱۳۷۳، ۱۰۸ - ۱۰۵).

اما از آنجا که بر اثر بروز تحولات وسیع اجتماعی، هر روز مسائل گوناگون و پیچیده‌ای در صحنه واقعی زندگی انسانها پدید آمده و شرایط زندگی بشر مرتباً دستخوش تحولات گوناگون و ظهور مسائل جدید و مستحدثه است (قادری، ۱۳۷۹، ۲۳۲)، لذا بسیاری از فقها علاوه بر منابع چهارگانه پیشین، در پی استفاده از سایر منابع و دستاوردهای علمی و معرفتی بشر بوده و در این رابطه تلاش نموده‌اند تا راه استنباط احکام اسلامی را محدود به منابع پیشین ننمایند و از این جهت، دست خود را در تبیین مسائل روزمره زندگی باز بگذارند. هر

چند ساز و کار تقفه و اجتهاد دینی از دیرباز به عنوان یک مکانیسم کارآمد در درون منظومه فقهی اسلام پیش‌بینی و تمهید شده و از طریق آن فقها و مجتهدین مرتباً به فضا‌های جدیدی از استنباط احکام فقهی دست یافته و تلاش نموده‌اند تا اصول و احکام ثابت و قطعی اسلام را با شرایط متغیر زندگی و مقتضیات زمان و مکان تطبیق دهند (فوزی، ۱۳۸۴: ۸۶)، اما بروز و ظهور مسائل و مقولات جدید در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی از آن‌چنان پویایی و سرعتی برخوردار شده است که، ضرورت بازنگری در روشهای استنباط احکام فقهی را نسبت به گذشته دو چندان نموده است. بی‌شک ظهور دیدگاه‌ها و مکاتب مختلف حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و همچنین تحولات سریع علوم و تکنولوژی، دامنه موضوعات جدید اجتماعی را بسیار گسترده‌تر از گذشته ساخته و مسلماً با اتکاء به دیدگاه‌ها و روش‌های سنتی، امکان درک شرایط امروز جهان و چاره‌اندیشی برای حل و فصل مسائل گوناگون زندگی وجود ندارد. (عمید زنجانی، ۱۳۷۹: ۲) به همین جهت، کاملاً بدیهی است که فقه اسلامی ناگزیر از تن دادن به تغییرات اساسی و متناسب با مقتضیات جدید زندگی است. (ابراهیمی، ۱۳۷۷: ۳۹۳) از جمله الزامات مهم برای ایجاد پویایی در فقه اسلامی، آگاهی فقها و مجتهدین مسلمان به مباحث و مفاهیم علوم جدید در حوضه‌های حقوق، سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، مقولات امنیتی و من جمله موضوعات مربوط به حوزه ژئواستراتژی، ژئوپلیتیک و مسائل مطرح در جغرافیای سیاسی و به طور کلی حقوق سیاسی و بین‌المللی است. بی‌شک با وجود مجموعه اصول و قواعد مرتبط با حقوق بین‌الملل و حاکمیت آن بر روابط کشورها در سطح جهان، امروز نمی‌توان صرفاً به دیدگاه و مواضع قدیمی حقوق اسلامی اکتفا نموده و خط‌مشی دولت یا دولت‌های اسلامی را فارغ از چارچوب روابط کنونی بین‌المللی و حقوق و قواعد مترتب بر آن، تنظیم نمود.

یافته‌های تحقیق

تقسیمات و قلمروهای جغرافیایی از نظر فقه سیاسی اسلام

از دیدگاه اسلامی در یک برآورد کلی، طرح مقوله قلمروهای جغرافیایی اساساً مفهومی بی‌معناست چه آنکه، در نگرش اسلام همه قلمرو و وسعت جهان و تمامی گستره کائنات در

مالکیت و حاکمیت مطلق و بلامنازع خداوند بوده و هیچ حاکمیت و مالکیتی در عرض مالکیت و حاکمیت او قابل تصور نیست. قرآن کریم در این زمینه به صراحت تأکید دارد که: «لله ملک السموات و الارض. لا شریک له فی الملک» (مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خداست و در این حاکمیت شریکی ندارد.) (سوره نور آیه ۲). همچنین در زمینه حاکمیت بی رقیب پروردگار عالم می‌فرماید:

«ان الحكم الا لله...» (هیچ حاکمیتی در جهان به جز خداوند وجود ندارد.) (سوره انعام، آیه ۵۷).

اما از آنجا که در مقیاس بشری، وجود گروه‌ها و قبائل و شعوب مختلف امری واقعی است، لذا در این مقیاس، جامعه اسلامی و حکومت متعلق به آن نمی‌تواند وجود و واقعیت گروه‌ها و حکومت‌های غیراسلامی را نادیده گرفته و قلمروهای مستقل از قلمرو مسلمانان را منتفی بداند. بویژه آنکه در آیه ۱۳ از سوره حجرات، آشکارا به وجود گروه‌ها و قبیله‌های مستقل و متمایز از هم اشاره گردیده و واقعیت داشتن آنها مورد تأکید قرار گرفته است. «... و جعلناکم شعوباً و قبائل...».

اکنون همچنانکه بیان گردید، قلمروهای سیاسی دولت‌ها و کشورهای جهان در چارچوب مفهوم جغرافیایی تنظیم گردیده و مقولاتی چون سرزمین و مرز جزو شرایط و الزامات حقوق بین‌الملل شمرده می‌شود که بر اساس آن، کشورها و دولت‌ها از یکدیگر متمایز و مشخص شده‌اند و دست کم در شرایط کنونی، التزام به این قاعده امری اجتناب‌ناپذیر شمرده می‌شود. بر همین اساس، فقه پویا و انعطاف‌پذیر اسلامی نیز خود را با شرایط فعلی تطبیق داده و آن را به رسمیت شناخته است. مضافاً بر اینکه، ضرورت‌های موجود زندگی نیز تا حدودی بر عقلانی بودن چنین تقسیماتی صحه می‌گذارند. به همین جهت، از نظر فقه سیاسی اسلام نیز در زمینه تنظیم و تقسیم قلمروهای سیاسی کشورها، الگویی پیشنهاد شده است که عمدتاً برگرفته از دیدگاه کروی اسلام نسبت به مفهوم ملت و سرزمین بوده و از سویی با نگرش مکانی و محلی نسبت به مفاهیم یاد شده نیز سازگار است.

بر اساس دیدگاه اسلامی، نخستین معیار تمایز و تقسیم کشورها و قلمروهای جغرافیایی، منطبق بر تمایزات فرهنگی و اعتقادی است. لیکن این ضابطه با چارچوب جغرافیایی و مکانی نیز تا حد زیادی همخوانی دارد و در آن چارچوب هم قابل طرح است.

همچنانکه قبلاً یاد کردیم، فقه سیاسی اسلام در وهله نخست تمام قلمرو حکومت بر جهان را یک حوزه کلان و واحد ژئواستراتژیک می‌داند و هیچ قلمرو جغرافیایی دیگر را در ذیل آن به رسمیت نمی‌شناسد. اما با توجه به تعدد نگرش‌ها و اعتقادات و همچنین، گروه بندی‌های گوناگون بشری، در مرحله دوم با واقع‌بینی، تمام پهنه زمین را به دو حوزه کلان ژئواستراتژیک موسوم به قلمروهای:

۱. دارالاسلام و

۲. دارالکفر، تقسیم می‌نماید.

(عمید زنجانی، ۱۳۷۳، ۲۲۵) و نیز (شکوری، ۱۳۷۷، ۱۴۴).

طبعاً بدنبال تقسیم بندی فوق، بلافاصله این تصور پدید خواهد آمد که، این تقسیم بر مبنای مفهوم اعتقادی بوده و معیار فرهنگی را مبنای خود قرار داده است، حال آنکه معیارهای جغرافیایی مورد نظر روابط بین‌الملل کنونی در آن لحاظ نشده است. پاسخ لازم در قبال این تصور آن است که، گر چه در این تقسیم‌بندی معیار فرهنگی و اعتقادی پررنگ‌تر بوده و برجسته شده است، لیکن هیچگونه منافاتی با چارچوب جغرافیایی ندارد. زیرا مسلماً مفاهیم و عناصر جغرافیایی در درون مفهوم دارالاسلام یا دارالکفر مضمّن و مستور است. چه اینکه به هر حال هم دارالاسلام و هم دارالکفر به مثابه یک موجودیت و تشکّل فضائی به شمار می‌روند و هر یک مشتمل بر قلمرو و سرزمینی مشخص با جمعیت و پیروان خاص خود و مرزهای متمایز از یکدیگر هستند، و هرگز در خلاء و فارغ از قلمرو و محدوده معین موجودیت ندارند. بنابراین، اگر تمام گستره زمین به دو حوزه وسیع ژئواستراتژیک ایمان و کفر تقسیم می‌شود، این تقسیم همزمان هم جنبه‌های عقیدتی و فرهنگی را متبلور می‌سازد و هم چارچوب و قلمروهای جغرافیایی آنها را.

دارالاسلام:

در یک تعریف کلی، «دارالاسلام» به آن مناطقی از عالم که متعلق به مسلمانان جهان است اطلاق می‌شود. روشن است آن بخش از جهان که جمعیت مسلمانان در آن اکثریت داشته و قوانین و دستورات اسلامی در آن اجرا می‌گردد، منطبق بر مفهوم دارالاسلام است. (عمید زنجانی، ۱۳۷۳، ۲۳۳). بدیهی است قلمرو دارالاسلام لزوماً شامل یک منطقه به هم پیوسته از نظر جغرافیایی نبوده

و می‌تواند به اجزا و بخش‌های کوچکتری از دولت‌های مستقل مسلمان و کشورهای جدا از هم تقسیم شود. اما با این وجود، بدلیل پیوندهای عمیق اعتقادی، بر روی هم موجودیت واحدی را خلق می‌کنند. این کشورهای مستقل نشانگر نوعی نظام فدراتیو اسلامی است که در آن هر یک از کشورها در امور محلی و ملی خود دارای استقلال داخلی هستند اما به دلیل عضویت در مجموعه امت اسلامی، می‌توانند از طریق ساز و کارهایی نظیر جامعه جهانی اسلام یا امت اسلامی و چارچوب‌هایی همانند «سازمان کنفرانس اسلامی»، زمینه‌های پیوستگی و اتحاد کلی و حتی وحدت ارضی را محقق سازند، و به عنوان مجموعه و موجودیتی واحد، به نقش آفرینی در نظام بین‌الملل بپردازند.

فرآیندهای نقش آفرین در دارالاسلام:

این نکته بدیهی است که در هیچ جامعه‌ای هرگز امکان پدید آوردن وحدت و همبستگی ایده‌آل و صددرصد وجود ندارد و لذا در درون هر جامعه‌ای خواه ناخواه افراد، گروه‌ها و تشکیلاتی هستند که همگرایی لازم با نظام حاکم و اکثریت مردم جامعه را ندارند و بنا به اهداف و انگیزه‌های گوناگون، خط مشی جداگانه از حکومت و اکثریت مردم برمی‌گزینند، اما به جهت فقدان قدرت کافی و امکانات و ابزار لازم و یا بدلیل برخورداری حکومت از مشروعیت و حقانیت و پشتوانه مردمی و یا بدلیل برخورداری آن از قدرت و ابزار غلبه و کنترل و مهار جریانات معارض، امکان رویارویی جدی با حکومت را ندارند. لیکن با این حال، خط‌مشی و رفتاری مغایر با حکومت را اتخاذ می‌نمایند. گرچه ممکن است افراد و گروه‌های مزبور فاقد آن تأثیر لازم برای به خطرانداختن حکومت باشند، اما به هر حال به عنوان موجودیت و فرآیندی غیرقابل چشم پوشی بشمار می‌روند.

در یک تحلیل کلی، این گروه‌ها و جریانات معارض ممکن است در جبهه حق و مشروعیت قرار گیرند که در آن صورت حکومت و دولت اسلامی حقیقتاً لایق وصف اسلامی نبوده و از مشروعیت لازم برخوردار نیست (ایزدی، ۱۳۸۶: ۱۴) و نیز (وبر، ۱۳۷۴: ۶۵) و صرفاً از طریق قهر و غلبه و یا کمک و حمایت قدرتهای خارجی بر مقدرات جامعه اسلامی حاکم گردیده است. اینکه برای نامیدن حکومت‌های مستقر در ممالک مسلمان از لفظ «دولت اسلامی»

استفاده می‌کنیم، صرفاً به منظور آن است که نشان دهیم این حکومت در یک کشور با اکثریت جمعیت مسلمان بر سر کار آمده و این لزوماً به معنای آن نیست که آن دولت کاملاً و از هر حیث اسلامی بوده و واجد مشروعیت دینی و مردمی است (احمدیان، ۱۳۸۵: ۱۸). دولت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس در گذشته و خیل دولت‌های به ظاهر اسلامی امروز در کشورهای مسلمان، نمونه‌های چنین دولت‌هایی به شمار می‌آیند.

از طرف دیگر، این امکان نیز وجود دارد که در یک سرزمین اسلامی، یک دولت منبعث از اراده اکثریت قاطع مردم (دال، ۱۳۶۴: ۷۰)، با تکیه بر ساز و کارهای دمکراتیک و در چارچوب مشروعیت دینی بر سر کار بیاید، در آن صورت اطاعت از احکام و مقررات چنین حکومتی بر عموم مردم آن کشور لازم الاجرا و الزامی است. (قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۵۹). و نیز (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴). و (نهج‌البلاغه، نامه ۳۸).

اینک اگر وجود چنین دولتی را مفروض بگیریم، این امکان وجود دارد که برخی افراد و گروه‌های معارض در پی مقابله با چنین دولتی برآیند. این گروه‌ها و جریان‌ها به مثابه فرآیندهایی هستند که یا با اکثریت مردم جامعه همخوانی ندارند، یا درصدد تغییر فضای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه مطابق با اهداف و علائق خود هستند (همان، نامه ۶) و غالباً از سوی دولتها و قدرت‌های رقیب و خارجی مورد پشتیبانی بوده و در حکم ابزار اراده آنان محسوب می‌شوند. چنین جریان‌اتی در جامعه اسلامی عبارتند از:

۱) اهل ذمه (اقلیت‌های دینی)

اقلیت‌های دینی که در جامعه اسلامی دیده می‌شوند، عمدتاً بر اثر توسعه قلمرو مسلمانان در قرون نخستین ظهور اسلام و از طریق مناطقی که به تصرف ایشان درآمد است، پدید آمده‌اند. زیرا آن بخش از قلمروهایی که پیش از اسلام در اختیار غیرمسلمانان بوده و بعدها به تسخیر مسلمین درآمد است، در زمره مناطق و سرزمین‌های دارالاسلام محسوب می‌شود و در حال حاضر اکثریت جمعیت آن مسلمان هستند مانند سرزمین ایران، سوریه، کشورهای شمال آفریقا، کشورهای آسیای میانه و دیگر مناطقی که امروزه مسلمانان در آنجا اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. به هر حال، در این کشورها گروه‌هایی از اقلیت‌های غیرمسلمان (اهل کتاب) وجود

دارند که دارای دین و آئینی غیر از اسلام هستند. از نظر فقه و حقوق اسلامی، این گروه از مردم با وجود تفاوت در عقیده با اکثریت مردم جامعه، از تمامی حقوق و مزایای شهروندی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره برخوردار بوده و در زمینه مسائل و آداب و شعائر دینی خود از آزادی کامل بهره‌مند هستند (منصوری، ۱۳۸۶: ۱۹). این گروه‌های اقلیت در اصطلاح فقهی به عنوان اهل ذمه شناخته می‌شوند که تحت حمایت حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و از نظر حقوقی شهروند دولت اسلامی به شمار می‌روند (شریعتی، ۱۳۸۶: ۱۰). به گفته ماوردی، اهل کتاب (اقلیت‌های مذهبی) عبارتند از یهودیان و مسیحیان که کتاب‌های آنها تورات و انجیل است.^۱ (ماوردی، ۱۹۷۳: ۱۴۳). این گروه در قبال حمایت دولت اسلامی و تأمین امنیت آنان، ملزم به پرداخت مالیاتی به دولت اسلامی هستند که از آن با نام «جزیه»^۲ یاد می‌شود. (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۱۸۰). البته در روزگار فعلی، با وجود روابط جدید اقتصادی و مناسبات و منابع متعدد مالی برای دولت اسلامی، این نوع مالیات که در گذشته از اقلیت‌های دینی گرفته می‌شد، ملغی گردیده و اقلیت‌های دینی همانند سایر مردم دارالاسلام، ملزم به پرداخت مالیات‌های قانونی نظیر مالیات بر ارث، مالیات بر درآمد، عوارض گمرکی و دیگر اشکال مالیات‌های متداول در اقتصاد امروزی هستند (شریعتی، ۱۳۸۶: ۲۶).

روشن است اقلیت‌های دینی مادامی که در چارچوب مقررات عمومی دولت اسلامی رفتار نمایند، از تمامی حقوق و آزادیهای مدنی همانند دیگر اقشار جامعه بهره‌مندند (قدردان، ۱۳۸۶: ۱۸). کما اینکه امروز در جمهوری اسلامی ایران این اقلیت‌ها از حق انتخاب نمایندگان خود برای حضور در مجلس شورای اسلامی برخوردار بوده و از این نظر حقوقی برابر با دیگر افراد جامعه دارند. اما چنانچه رفتار و فعالیت آنان مخل نظم عمومی و مغایر با احکام و اصول اسلامی باشد، دولت اسلامی نسبت به مقابله با آن اقدام نموده و با شیوه‌های متناسب، موجب رفع مشکل می‌شود.

۱. و اهل الکتاب هم الیهود و النصارى و کتابهم التورات و الانجیل.

۲. جزیه: آنچه به عنوان مالیات از اقلیت‌های دینی که تحت حمایت حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و در قبال حفظ جان و مال و امنیت ایشان گرفته می‌شود.

(۲) منافقین:

از جمله گروه‌ها و جریان‌های خطرناکی که همواره در جوامع اسلامی پدید آمده و موجب بروز مشکلاتی در حوزه‌های مختلف اجتماعی گردیده‌اند، گروهی معارض و واگرا است که معمولاً دارای تشکیلات مخفی‌براندازی است. (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۳۳۰). این گروه بدلیل به کارگیری روش‌ها و ابزار بسیار پیچیده و متغیّر، ماهیتی فوق‌العاده خطرناک دارند و به دلیل نفاق و دورویی، امکان مبارزه و مقابله نسنجیده و سطحی با آنان وجود ندارد. لذا در صورتی که فعالیت آنان قالبی تشکّل یافته و مسلحانه بیابد، بلافاصله حکومت اسلامی نسبت به سرکوب و قلع و قمع آنان اقدام می‌نماید.

(۳) گروه‌های محارب:

از نظر فقه سیاسی اسلام، از جمله حرکتها و جریاناتی که امکان وقوع در جامعه اسلامی دارد، ظهور برخی حرکت‌های جزئی مخالف و واگرا است که می‌تواند در اشکال اقتصادی از طریق اختلال در شبکه اقتصادی جامعه ظاهر شود و یا از طریق نمودهای فرهنگی، سبب سلب امنیت و آسایش عمومی شده و یا در بُعد سیاسی و امنیتی به شکل فعالیت‌های جاسوسی متبلور شود. همچنین، هر فرد یا گروه متشکّل که از طریق ایجاد باندها و تشکلهای جمعی، اقدام به سرقت‌های مسلحانه، ایجاد درگیری و آشوب به منظور سلب امنیت عمومی و یا راهزنی‌های مسلحانه و اعمالی نظیر آدم‌ربائی و از این قبیل که با احکام و مقررات اجتماعی در تعارض است بنماید، از دیدگاه فقه اسلامی به عنوان جریان محارب شناخته می‌شوند. به گفته ماوردی، به گروهی از اهل فساد که آشکارا سلاح در دست گرفته و به بستن راه‌ها و گرفتن اموال و جان مردم پرداخته و مانع رفت و آمد آنها می‌شوند، محارب می‌گویند.^۱ (ماوردی، ۱۹۷۳: ۶۲).

حکومت اسلامی مجازات‌هایی چون اعدام، به صلیب کشیدن، تبعید، بریدن دست و پا و نظایر آن را در مورد آنان اعمال می‌کند. (قرآن کریم، سوره مائده، آیات ۳۴ و ۳۵). و نیز (شکوری، ۱۳۷۷: ۲۰۱-۲۰۲).

۱. و اذا اجتمعت طائفة من اهل الفساد على شهر السلاح و قطع الطريق و أخذ الاموال و قتل النفوس و منع السابلة فهم المحاربون.

۴) بغی و بغات:

فقهای اسلامی از گروه دیگری در جامعه اسلامی نام می‌برند که به صورت یک تشکل جمعی ظاهر شده و به طور مسلحانه اقدام به شورش و طغیان علیه حکومت مشروع اسلامی می‌کنند. به همین لحاظ، دارالبغی به سرزمینی اطلاق می‌شود که مردم آن علیرغم اعتقاد اسلامی که دارند، بر دولت اسلامی بشورند. (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۳۲۹).

یقیناً این گروه چنانچه دولت حاکم واجد مشروعیت اسلامی و مردمی باشد، به عنوان یک فرآیند بسیار خطرناک محسوب می‌گردند که بر حکومت قانونی خروج کرده‌اند. لذا علاوه بر حکومت، بر عموم مردم جامعه واجب است که به مقابله با ایشان پرداخته و نسبت به سرکوبی آنان اقدام نمایند. (نهج البلاغه، نامه ۶)

۵) ارتداد و مرتد:

از جمله افراد و گروه‌هایی که در جامعه اسلامی همواره وجود داشته‌اند، افراد و گروه‌هایی بوده‌اند که به دلایل گوناگون تغییر عقیده داده و پس از ایمان به اسلام، از مسلمانی چشم پوشیده و از آن خارج گردیده‌اند. مرتد و ارتداد در فقه اسلامی دارای گونه‌های مختلفی بوده و هر یک مجازاتی متناسب با نوع ارتداد دارند که نحوه و میزان این مجازات‌ها در کتب فقهی مستور است. (ماوردی، ۱۹۷۳: ۵۷)

با بیانی که گذشت، این نکته مشخص می‌شود که، در حوزه دارالاسلام همواره جریاناتی وجود دارند که به منزله فرآیندهای واگرا محسوب می‌شوند و از آنجا که این جریانات بنا به میزان امکانات، قدرت و اثرگذاری بر امنیت، ساختار و همبستگی ملی، از توانایی و قابلیت‌های متفاوتی برخوردارند، لذا در مجموع می‌توانند به عنوان خرده تقسیمات ژئوپلیتیکی محلی به حساب آیند که درصدد تغییر فضا و آرایش درونی دارالاسلام هستند. اما این مجموعه بر روی هم، تنها فرآیندهای معارض در بُعد داخلی محسوب می‌شوند و عمده نیروهای معارض دارالاسلام در حوزه ژئواستراتژیک دارالکفر متمرکز بوده و به مثابه تهدید بالقوه و بالفعل، جبهه اصلی رقیب را تشکیل می‌دهند. قلمرو دارالکفر خود نیز به بخشها و خرده قلمروهایی قابل تقسیم است که در رابطه با قلمروی دارالاسلام، ممکن است مواضع

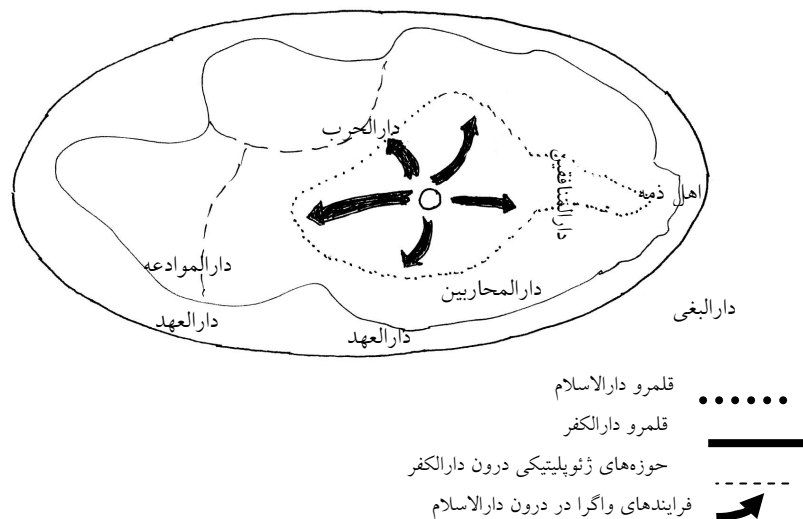
مختلفی داشته باشند. بر همین اساس، در فقه سیاسی اسلام حوزه ژئواستراتژیک دارالکفر خود به مناطق کوچکتر ژئوپلیتیکی به شرح زیر تقسیم می‌شود:

حوزه‌های ژئوپلیتیکی دارالکفر

۱) دارالحرب:

مقصود از دارالحرب آن گروه از کشورها و سرزمینهایی هستند که خارج از قلمرو حاکمیت مسلمانان بوده و احکام اسلامی در آن جاری نیست. (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۲۶۰) برخی از کشورهای واقع در دارالحرب با احکام و قوانین اسلامی خصومت می‌ورزند و نسبت به مسلمانان حالت جنگی دارند. (شکوری، ۱۳۷۷: ۱۴۵)

به طور مثال، در صدر اسلام دولتهایی چون ایران و روم به منزله دولت‌های محارب با حکومت اسلامی تلقی می‌شدند و از طریق اقدامات نظامی و لشکرکشی، درصدد سرکوب دولت نوپای اسلامی در حجاز بودند. روشن است رابطه میان اسلام با چنین دولتهایی به حداقل سطح دیپلماتیک تنزل یافته و غالباً منطبق بر یک رابطه جنگی و خصمانه است. بر این اساس، مسافرت مسلمانان به قلمرو این قبیل کشورها اگر به قصد سیاحت یا تجارت و از این قبیل بوده و ضمناً اجرای شعائر اسلامی در آنجا با مانع جدی روبرو نباشد، اشکالی ندارد اما هر نوع مهاجرت یا پناهندگی به این قبیل کشورها که مستلزم ترک شعائر اسلامی و یا کمک و مساعدت به آنها باشد، از دیدگاه فقه اسلامی غیر مجاز بوده و حرام تلقی می‌شود. (همان، ۱۴۵)



شکل ۱: دو قلمرو ژئواستراتژیک «دارالاسلام» و «دارالکفر» و تقسیمات داخلی آنها (ترسیم: نگارنده)

بدیهی است در عصر حاضر دولت‌هایی چون آمریکا و رژیم صهیونیستی در زمرهٔ مصادیق بارز کشورهای متخاصم با اسلام و در رأس کشورهای دارالحرب به حساب می‌آیند. شکی نیست که امروز دولت آمریکا و اسرائیل از تجدید حیات اسلامی در جهان اسلام که با الهام از انقلاب اسلامی ایران پدید آمده، کاملاً ناراضی بوده و با طراحی و اجرای استراتژی‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و امنیتی و با استفاده از حوضه‌های جغرافیایی و مناطق و تکیه‌گاه‌های استراتژیک پیرامونی، همهٔ امکانات نظامی و تسلیحاتی، امکانات سیاسی و دیپلماتیک، امکانات فرهنگی و رسانه‌های ارتباطی و ابزارهای اقتصادی خود را جهت محاصره و سرکوب خیزش و بیداری اسلامی در سراسر جهان به ویژه حوزهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا بسیج کرده‌اند و به نوعی مرزهای جغرافیایی دارالاسلام را تحت فشار قرار می‌دهند. علاوه بر آن، از طریق نفوذ در ساختار سیاسی برخی دولت‌های حاکم بر سرزمین‌های اسلامی و به قدرت رساندن ایادی خود در این مناطق از دارالاسلام، وحدت ارضی و جغرافیایی دارالاسلام را دچار اختلال نموده و وحدت و همبستگی ژئوپلیتیکی آن را با موانع فراوانی مواجه می‌سازند. قطعاً برقراری هر گونه رابطهٔ گسترده با دولت‌های یاد شده از نظر مصالح عمومی دارالاسلام و اهداف ژئوپلیتیکی آن مغایرت داشته و به نوعی خیانت به جامعهٔ جهانی مسلمانان محسوب می‌شود.

۲) دارالعهد:

«منظور از دارالعهد آن قسمت از اراضی و کشورهای است که با اسلام محاربه ندارند، نه مستقیم و نه غیرمستقیم». مانند این که به محارب و در حال جنگ کمک کنند و به او تجهیزات و اسلحه بدهند. علاوه بر اینکه محارب نیستند، پیمان و میثاق با مسلمانان بسته‌اند و از زمین‌های خود مالیات ویژه‌ای به دولت اسلامی می‌پردازند که آن را «خراج» می‌نامند و لذا آن را «دارالخراج» نیز می‌توان نامید. اهالی این گونه سرزمین‌ها را «معاهد» می‌نامند و دولت اسلامی در مقابل آن خراج، امنیت خارجی آنان را تضمین کرده و برعهده می‌گیرد. حمله به چنین سرزمین‌هایی که خود حکومت و دولت جداگانه نیز دارند، حمله به کشور مسلمانان محسوب می‌شود و دفاع از دارالعهد و معاهدین بر مسلمانان ضروری است. معاهدین «کفار هم پیمان و خراج پرداز» نیز مانند مسلمانان باید در مواقع ضروری حتی الامکان در مقابل دفع

تهاجم از سرزمین مسلمانان، به آنان کمک نمایند. فرق معاهدین با اهل ذمه این است که، اهل ذمه به طور مستقیم در سرزمین اسلام به سر می‌برند». (شکوری، ۱۳۷۷: ۱۴۶-۱۴۷).

نکته قابل ذکر در مورد دارالعهد و کشورهای معاهد آن است که، در گذشته با وجود دولت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس، قلمرو و حاکمیت مسلمانان از یک وحدت ارضی و جغرافیایی بهره‌مند بوده و به عنوان یک واحد ژئواستراتژیک منسجم و وسیع، از وحدت عمل برخوردار بود. بدیهی است در چنان وضعی، حدود و سرحدات مسلمانان از سرزمین‌های مجاور مشخص شده و برخی دولت‌های همجوار مسلمانان ضمن عقد پیمان عدم تعرض با دولت اسلامی، متعهد به پرداخت خراج به دولت اسلامی بودند، و متقابلاً دولت اسلامی نیز امنیت و استقلال ایشان را تضمین نموده و در قبال خطرات و تهدیدات، متعهد به دفاع از ایشان بود. این قبیل دولت‌ها در زمره دولت‌های تابعه حکومت اسلامی بودند و مادامی که خراج خود را پرداخت کرده و دست به اقدامات خلاف معاهده خود با مسلمانان نمی‌زدند، از مزایای استقلال کامل برخوردار بودند. به عنوان مثال، دولت‌ها و امرای ترک محلی که در ماورالنهر حکومت می‌کردند، غالباً خراجگزار دولت بنی‌امیه و بنی‌عباس شمرده می‌شدند. همچنین امرای محلی منطقه قفقاز و خزر، برخی امیرنشین‌های مسیحی در ارمنستان، گرجستان و آسیای صغیر و جزایر قبرس، مالت و نظایر آن، همچنین دولت‌های بودائی در نواحی شرقی مرزهای دولت اسلامی مانند دولت هند و نیز برخی دولت‌های بربر که در نواحی شمال آفریقا وجود داشتند، تا پیش از آنکه بوسیله مسلمانان تصرف شده و اسلام در آنجا نفوذ کند، به عنوان دولت‌های معاهدی بشمار می‌آمدند که در قبال حفظ استقلال و امنیت خود، هر ساله مبالغی را به عنوان خراج به دولت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس پرداخت می‌نمودند.

در کتاب تاریخ اسلام تألیف مرحوم علی‌اکبر فیاض آمده است که، «هارون پسر منصور خلیفه عباسی در ادامه جنگ‌های مداوم با روم شرقی، در سال ۱۵۹ هجری قمری طی یک لشکرکشی، به خلیج قسطنطنیه رسید، ملکه بیزانس تقاضای صلح کرد.... و هارون این تقاضا را قبول کرد و متارکه‌ای به مدت سه سال با جزیه‌ای سالانه که رومی‌ها بدهند منعقد کرد و بازگشت». (فیاض، ۱۳۷۲: ۲۱۵)

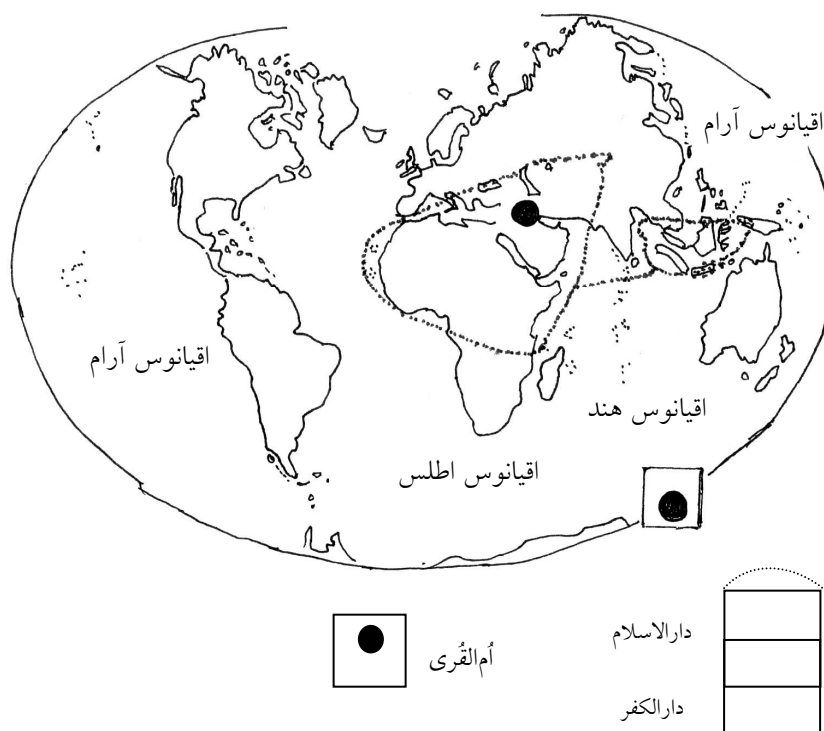
مسئلاً در شرایط کنونی و در روزگار فعلی، این امکان که ما در سرحدات مسلمانان و کشورهای اسلامی با دولت‌ها و سرزمین‌های غیرمسلمان به صورت پیشین عهد و پیمان دفاعی و امنیتی منعقد

نموده و در قبال اخذ خراج از تمامیت ارضی و استقلال ایشان دفاع نمائیم، وجود ندارد. زیرا اولاً آن وحدت ژئوپلیتیکی و مرکزیت واحد دولت اسلامی وجود ندارد و قلمرو وسیع مسلمانان در حال حاضر به قطعات و قلمروهای مستقل با دولت‌های متمایز تقسیم گردیده است. ثانیاً امروزه ولو به ظاهر، اصول و قواعد حقوقی و پیمان‌ها و قراردادهای بین‌المللی بر روابط فی‌مابین کشورها حاکم بوده و همه کشورهای جهان دارای شخصیت حقوقی مشخص و قلمرو و مرز معینی هستند که در چارچوب مقررات بین‌المللی، از احترام و مصونیت کامل برخوردار هستند. هر چند امروزه نیز روابط سلطه در اشکال و صورت‌های دیگری رواج دارد و کشورهای کوچک و ضعیف برای حفظ امنیت خود، ناچارند تا با اعطای امتیازات گوناگون سیاسی، اقتصادی و امنیتی به کشورهای قدرتمند جهان، خود را تحت‌الحمایه آنها قرار بدهند، و در حقیقت همان روابط سلطه و متابعت دیرین امروز نیز به صورت مختلف جریان دارد. به هر حال امروز چون آن دولت واحد اسلامی وجود ندارد، لذا مسئله کشورهای تابع و خراجگزار عملاً منتفی بوده و کشورهای متعاقد و سرزمین‌های دارالعهد، عبارت از کشورها و دولت‌هایی هستند که با حکومت‌های مسلمان روابط مسالمت‌آمیزی داشته و مناسبات سیاسی و اقتصادی و ...، وسیعی برقرار نموده‌اند. البته این امکان نیز وجود دارد که برخی از این قبیل کشورها مایل به انعقاد پیمانهای امنیتی با دولت‌های مسلمان بوده و به این طریق زمینه ارتقای سطح مناسبات فی‌مابین را فراهم سازند. بطور مثال اگر جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یک نمونه و مصداق عینی از دولت اسلامی تلقی کنیم، در آن صورت کشورهای نظیر روسیه، هند، چین، ژاپن، کره جنوبی و بخش عمده کشورهای اروپایی و آفریقایی و نیز آمریکای لاتین، در ردیف کشورهای دارالعهد بوده و برخی بویژه آن دسته از ایشان که با جمهوری اسلامی ایران هم مرز بوده و یا در فاصله جغرافیایی اندکی از آن قرار گرفته‌اند، می‌توانند چارچوب یک اتحادیه امنیتی را تشکیل بدهند. به طور مثال همانطور که به صورت جسته و گریخته در برخی محافل موضوع ایجاد محور اتحاد استراتژیکی آسیایی مرکب از چهار کشور ایران، روسیه، هند و چین، مطرح می‌شود که این می‌تواند به منزله یک چارچوب همکاری و پیمان متقابل میان یک کشور مسلمان با سه دولت معاهد محسوب شود. همچنین در سطح کلان می‌توان مناسبات متقابل کشورهای عضو کنفرانس اسلامی به عنوان مرکزیت واحد کشورهای مسلمان و به نمایندگی از طرف امت اسلامی، با سایر اتحادیه‌ها و قطب‌های قدرت در جهان نظیر، ژاپن، اتحادیه اروپا و دیگر مجامع و حوزه‌ها و قلمروهای ژئواستراتژیک را نوعی از معاهده اسلام با مجموعه‌های دارالعهد تلقی نمود.

۳) دارالموادعه:

مراد از «دارالموادعه» آن سرزمین‌ها و ممالکی است که جزو دارالاسلام نیستند و اهالی آن نه حربی هستند و نه معاهد (شکوری، ۱۳۷۷: ۱۴۷). در اصطلاح فقهی موادعه نوعی قرارداد امان موقت است که بر اساس متارکه جنگ بین مسلمین و غیر مسلمین منعقد می‌گردد و گاه موادعه مترادف با معاهده و مهاده ذکر می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۳۱۲).

منظور آن ممالکی است که با دولت اسلامی عهد و پیمان عدم خصومت دارند. این قبیل کشورها در زمره مناطقی هستند که حالتی از بی طرفی کامل نسبت به مسلمانان داشته و لزوماً پیمان دفاعی و امنیتی با کشورهای مسلمان ندارند که این غالباً ناشی از بُعد جغرافیایی و عدم ارتباط و اتصال ارضی ایشان با قلمرو مسلمانان است. امروزه غالب کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا، اروپا و شرق آسیا در حکم ممالک اهل موادعه بوده و از طرفی مناسباتی نیز بخصوص در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی با دولتهای اسلامی دارند.



شکل ۲: قلمروهای ژئواستراتژیک دارالاسلام و دارالکفر (ترسیم: نگارنده)

جهان اسلام و جایگاه ژئوپلیتیکی آن

اینکه واژه جهان اسلام چه مفهوم حقوقی یا جغرافیایی دارد، خود نیازمند طرح بحثی مستقل و مبسوط است. اما به طور عرفی می‌توان مجموعه سرزمینها و کشورهایی را که در بخش‌هایی از مرکز و جنوب اوراسیا گسترده شده و اکثریت جمعیت آن مسلمان است، بر روی هم به عنوان یک قلمرو و حوزه وسیع ژئواستراتژیک تلقی نموده و به عنوان موجودیت شاخص جغرافیایی به حساب آورد. هر چند این مجموعه وسیع از سرزمین‌ها و کشورهای مسلمان، لزوماً از وحدت جغرافیایی لازم برخوردار نبوده و به وسیله برخی عوارض طبیعی نظیر رشته کوه‌ها و صحاری خشک و همچنین دریاها و نیز برخی سرزمین‌های حائل از یکدیگر جدا می‌شوند، لیکن با توجه به وحدت و همگرایی مسلمانان حول یک محور متحدکننده به نام «دین اسلام»، می‌توان تا حدی بر نقیصه عدم وحدت ارضی و جغرافیایی غلبه نمود و از این طریق مجموع کشورهای مسلمان را بر روی هم یک هویت واحد دانسته و آن را «جهان اسلام» نام گذاشت. از آنجا که، بدلیل تنوع فراوان اقلیمی و نیز فرهنگی و اهداف و علائق بسیار متفاوتی که در میان خیل کشورهای جهان اسلام مشاهده می‌شود، و نیز اختلافات ریز و درشت ارضی و مرزی و دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌های متضاد ژئوپلیتیکی که در میان دولت‌های مسلمان وجود دارد، به طور طبیعی نقاط افتراق و جدایی بیش از نقاط وحدت و اشتراک به نظر می‌رسد. روشن است در چنین شرایطی، عامل اعتقاد اسلامی می‌تواند به عنوان برگی ارزشمند و محوری گرانقدر جهت برقراری وحدت جهانی مسلمانان محسوب گشته و اهمیت استراتژیک آن بیش از پیش نمایان گردد.

به هر حال در وضعیت فعلی، بر روی هم حدود ۵۵ کشور از مجموع کشورهای جهان که بیش از یک چهارم از تعداد کشورهای عضو سازمان ملل را تشکیل می‌دهند و قریب ۱/۵ میلیارد نفر از سکنه زمین را شامل می‌گردند، در چارچوب هویت اسلامی، مجموعه کشورهای جهان اسلام را متبلور ساخته‌اند.

این کشورها عمدتاً بخش‌هایی از کرانه‌های جنوب و جنوب غربی اوراسیای آسیایی و همچنین بخش‌های مرکزی آن (آسیای میانه) و همچنین شمال آفریقا را دربرمی‌گیرند و

زبان‌های کم‌عرضی از آن به شرق آسیا و همچنین جنوب صحرای بزرگ آفریقا کشیده شده است.

روشن است در چارچوب ملاحظات ژئواستراتژیک جهانی و مدل‌های ژئوپلیتیکی رایج، بخش اصلی و مرکزی جهان اسلام یعنی خاورمیانه در حد فاصل دو حوزه ژئواستراتژیک خشکی و دریا واقع گردیده و از این رو منطقه تماس دو قلمرو یاد شده محسوب می‌گردد که این خود متضمن آثار و نتایج گوناگونی در حیات سیاسی ممالک اسلامی است. با توجه به مدل‌های ژئوپلیتیکی چون «هارتلند» و «ریملند»، مسلماً از دید استراتژیهای خشکی و دریایی، منطقه جهان اسلام و بخصوص حوزه خاورمیانه در عرصه حاشیه‌ای اوراسیا و منطبق بر «ریملند» خواهد بود که مرکز تماس و سرحد مقابله و صف‌بندی نیروهای خشکی و دریاست.

«اس. بی. کوهن»^۱ یک طرح کمتر جدلی از مناطق ژئواستراتژیک جهان ارائه داد که در آن خاورمیانه همراه با مصر، سودان و بخشی از لیبی، به عنوان «کمر بند شکننده»^۲ خاورمیانه معرفی شد. در نظریه وی، کمر بند شکننده بدین صورت تعریف شده است: یک منطقه وسیع با موقع استراتژیک ... اشغال شده توسط دولت‌های در حال کشمکش ... که بین منافع متضاد قدرت‌های بزرگ گیر کرده است». (درایسدل - بلیک، ۱۳۶۹، ۳۷) و نیز (مویر، ۱۳۷۹، ۳۸۱).

در هر حال به نظر می‌رسد در یک برآورد کلی، بخش مرکزی جهان اسلام (خاورمیانه) به عنوان جزء مکمل برای دو قلمرو ژئواستراتژیک دریا و خشکی بوده و سرپل ارتباطی میان اقیانوس هند با مناطق خشکی جزیره جهانی (اوراسیا) محسوب می‌شود.

از آنجا که با توسعه و تحول ابزارهای ارتباطی و تسلیحات نظامی، دیگر مناطق داخلی اوراسیا و بخش‌های واقع در حدفاصل اقیانوس منجمد شمالی، سیبری و رشته کوه‌های هیمالایا و هندوکش واجد اهمیت پیشین نبوده و موقعیت مرکزی (هارتلند) خود را از دست داده‌اند، امروزه این موقعیت دفاعی با موقعیت اقتصادی انرژی جابه‌جا شده و مناطق نفت‌خیز خاورمیانه و بویژه خلیج فارس جایگزین هارتلند قبلی شده‌اند و حوزه هارتلند اوراسیا به کرانه‌های جنوبی آن جابه‌جا شده و لغزیده است. بدین ترتیب، ممالک جهان اسلام بخصوص کشورهای واقع در بخش مرکزی آن، در موقعیت هارتلند اوراسیا قرار گرفته و از این جهت

1 . S.B. Cohen

2 . Shather Belt

اهمیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای یافته‌اند. (عزتی، ۱۳۷۱، ۱۶۸). بدیهی است موقعیت مذکور به خودی خود این بخش از جهان اسلام را در کانون برخوردها و تماس‌های مداوم قدرتها و استراتژی‌های جهانی قرار داده و موجب تشکیل یک مرکز و گره ژئوپلیتیکی در مقیاس کلان در این حوزه گردیده است. اما بدلائل بی‌شمار، کشورهای جهان اسلام و بویژه دولت‌های مسلمان این ناحیه، از ارائه یک هویت واحد و مشترک ژئوپلیتیکی که بتوانند از مزیت‌های موجود و موقعیت کم‌نظیر خود نهایت استفاده را به عمل آورده و چارچوب یک نظم و قدرت ژئواستراتژیک جدید را پدید آورند، عاجز هستند. برعکس با سیاست‌گزاری‌ها و جهت‌گیری‌های متنوع و متضاد، سبب شده‌اند که، این اهرم و منبع بی‌بدیل که ناشی از موقعیت جغرافیایی ایشان است، به راحتی از دست برود و در عوض جهان اسلام به ابزار دست قدرت‌های دارالحرب و دارالعهد و دیگران مبدل گردد.

تجزیه و تحلیل یافته‌ها

مسئلاً وجه ایده آل برای تفکر اسلامی آن است که، دولت و حکومتی اسلامی در سراسر کره زمین پدید آید و در آن صورت هیچ قلمرو و محدوده جغرافیایی خارج از قلمرو حاکمیت اسلام موضوعیت نداشته باشد. اما در شرایط فعلی که زمینه برای نیل بدین هدف کاملاً مهیا نیست، گریزی از پذیرفتن واقعیت موجود و تن دادن به نظام فعلی روابط میان دولت‌ها و کشورها با تأکید بر اصول مورد قبول اسلام وجود ندارد. بنابراین فقه سیاسی اسلام با ملاحظه شرایط واقعی و فعلی، دست فقها را در طراحی قواعد و چارچوب نظریه سیاسی و حقوقی باز گذارده و فقهای مسلمان در چارچوب اصول و جهت‌گیری‌های کلی اسلام، می‌توانند در «منطقه فراغ»^۱ به ارائه چارچوب فقهی متناسب با نیاز و ضرورت و منطبق با شرایط گوناگون و بسیار پیچیده روابط بین‌المللی پرداخته و تصمیمات مقتضی را اتخاذ نمایند. «زیرا تنظیم روابط اجتماعی در اوضاع مختلف جوامع، بسته به پیچیدگی و سادگی تمدن آن جامعه متفاوت بوده، نیازمند به مقررات ویژه خود است و تصمیم‌گیری از قبل درباره آن غیر معقول

۱. منطقه الفراغ: یعنی فضای آزاد برای استنباط و صدور حکم بر اساس مقتضیات زمان و مکان منطبق بر اصول کلی اسلام و مصالح و منافع جامعه اسلامی از سوی فقهای مسلمان.

و لاقلاً غیر صحیح خواهد بود. بنابراین ... شارع اسلام تصمیم‌گیری در مسائل جزئی و اجرائی را به عهده هیأت حاکمه جامعه اسلامی گذاشته است و اراده حاکم در این گونه موارد، سرنوشت‌ساز خواهد بود که اصطلاحاً بعضی از حقوقدانان مسلمان آن را به صورت کلی «منطقه الفراغ» و بعضی دیگر آن را «میدان‌های آزادی حقوقی» نامیده‌اند. بنابراین اراده حاکم اسلامی نیز از منابعی است که بویژه در روابط بین‌المللی ملت مسلمان با دیگر ملت‌ها سرنوشت‌ساز خواهد بود». (ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۲۸۲) از آنچه ذکر شد این نتیجه حاصل می‌گردد که، فقها و دولتهای اسلامی در اتخاذ تصمیمات سیاسی و غیره از اختیارات نسبتاً وسیعی برخوردارند و از آنجا که فقه اسلامی ذاتاً واجد انعطاف‌پذیری لازم بوده و همچون یک چارچوب ایدئولوژیک غیرپویا و منجمد نیست که توانایی تطبیق خود با شرایط مختلف را نداشته باشد (فیرحی، ۱۳۸۲: ۲۹)، لذا هم فقیهان و هم دولت‌های اسلامی قادرند همپای اقتضائات هر عصر و زمانی، راه‌ها و شیوه‌های جدیدی را بیندیشند که قادر باشد نیازهای جامعه اسلامی را در هر شرایطی تأمین نماید. مقصود از «منطقه فراغ» نیز دقیقاً منطبق بر همین معنا بوده و تأکید بر پویایی اجتهاد اسلامی است. بی‌شک امروز نمی‌توان اصول و قواعد حقوقی در روابط بین‌الملل را به صرف آنکه از سوی برخی قدرت‌های سلطه‌گر طراحی و تحمیل گردیده است، نادیده گرفت و در میدان روابط با کشورها و دولت‌های جهان، تنها قواعد حقوقی و فقهی اسلام را مبنای عمل قرار داد. بنابراین راه کار معقول و واقع‌بینانه برای تعامل با کشورهای جهان آن است که، با اتکاء به مبانی کلی اسلام، روابط خود را با دیگران در چارچوب یک تعامل معقول که نه اصطکاک و برخوردی با نظام حقوقی بین‌الملل داشته باشد و نه تعارضی با دیدگاه‌های اسلامی، تنظیم نمائیم و این همان چارچوبی است که در قالب مفاهیمی چون «عزت، حکمت و مصلحت»، مطرح گردیده است و لذا به مثابه یک فضای باز و پویا در اختیار فقها و دولت‌های مسلمان قرار دارد که با درک شرایط واقعی، راه کارهای فقهی و حقوقی را از متن منابع موجود استخراج نموده و به مورد اجرا گذارند.

شکی نیست که امروزه چارچوب حقوقی دولت و واحد سیاسی بر اساس قلمروهای جغرافیایی و محدوده‌های سرزمینی و مرزهای سیاسی متمایز تعریف شده و بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل، قلمروی حاکمیت دولتهای مختلف جهان تعیین گردیده است. اما از سویی پذیرش مرزها و قلمروهای متمایز، با روح رویکرد فرامکانی اسلام در مغایرت کلی قرار دارد،

و از سوی دیگر امکان و زمینه برای ایجاد امت واحد و حکومت جهانی در شرایط فعلی وجود ندارد. در این حالت، سؤال اساسی این است که فقه سیاسی اسلام نسبت به این واقعیت چه موضعی باید اتخاذ نماید؟ آیا با در پیش گرفتن شیوه تکروری و قطع رابطه با جهان خارج، خود را از دردسر برخورد با چارچوب نظم بین‌المللی کنونی خلاص سازد؟ یا اینکه به تدبیر راه‌ها و شیوه‌های تعامل با وضع فعلی در محدوده قواعد حقوقی مورد پذیرش کشورهای جهان و متناسب با مبانی خود بپردازد؟

مسئلاً عقل سلیم راه دوم را بر می‌گزیند و از این رو می‌توان گفت که، مقصود از «منطقه فراغ» همین است که دولت اسلامی ضمن تأکید بر مبانی فقهی و حقوقی اسلام، تعامل و روابط خود را با کشورهای جهان به گونه‌ای تنظیم نماید که زمینه‌های برخورد یا تراحم دیدگاه‌های فقهی خود با چارچوب حقوق و روابط بین‌الملل را به حداقل ممکن برساند.

ارزیابی فرضیه تحقیق

با عنایت به یافته‌های تحقیق و همچنین تجزیه و تحلیل به عمل آمده از یافته‌های مزبور، بدین ترتیب می‌توان برای پرسش طرح شده در مقدمه این نوشته چنین پاسخ داد که «مطابق جنبه‌های جغرافیایی موجود در نگرش فضائی اسلام و مدلهای و راه‌کارهای مندرج در منابع فقهی و حقوقی آن در حوزه مناسبات سیاسی در مقیاس‌های محلی، ملی و بین‌المللی در قالب عناوینی چون «احکام السلطانیه»، «فقه سیاسی»، «حقوق بین‌الملل اسلامی» و نظایر آن مطرح گردیده است، تشریح و تقسیم قلمروهای جغرافیایی براساس فقه سیاسی اسلام و متناسب با قواعد حقوق بین‌الملل و جغرافیای سیاسی در روزگار کنونی، کاملاً امکان‌پذیر است. همچنین با استناد به یافته‌ها، استدلالها و تجزیه و تحلیل‌های به عمل آمده پیرامون قواعد حقوقی مرتبط با موضوعات جغرافیای سیاسی در فقه سیاسی و منابع حقوق بین‌الملل اسلامی، صحت فرضیه مطرح شده در این پژوهش به روش کیفی مورد آزمون و اثبات قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

طی مقاله حاضر، ابتدا پیرامون معنی و مسائل موجود در فقه اسلامی بویژه فقه سیاسی اسلام توضیحاتی مطرح گردیده است.

بر اساس مبانی فقه و حقوق سیاسی در اسلام، به تبیین و تشریح قلمروهای جغرافیایی و تقسیمات مربوط به حوزه‌های کلان ژئواستراتژیک و نواحی ژئوپلیتیک عالم پرداخته و مطابق این دیدگاه، از دو حوزه کلان و ژئواستراتژیک «دارالاسلام» «دارالکفر» یاد شده است. براساس فقه سیاسی اسلام، آن قسمت از سطح زمین که تحت اشغال و سلطه ملت‌ها و دولت‌های مسلمان است، به عنوان حوزه دارالاسلام و قلمروهای خارج از دارالاسلام، به عنوان قلمرو دارالکفر نامیده می‌شود.

در حوزه دارالاسلام، ضمن برقراری حاکمیت دولت اسلامی، می‌توان فرایندها و حوزه‌های خردتر ژئوپلیتیکی که ماهیتی واگرایانه دارند را نیز ملاحظه نمود.

در فقه سیاسی اسلام میزان و نحوه برخورد حکومت اسلامی با هر یک از فرایندهای یاد شده تدوین و ارائه گردیده است و حکومت اسلامی بنا به مقتضیات و مصالح جامعه اسلامی، با هر کدام از این گروه‌ها و حوزه‌ها برخورد خاصی می‌نماید.

در حوزه دارالکفر نیز تقسیمات و قلمروهای فرعی متعددی نظیر دارالحرب، دارالعهد، دارالموادعه و وجود دارند که رفتار و رابطه دولت اسلامی با هر کدام از این نواحی دارای احکام و مقررات خاصی است.

از آنجا که در شرایط فعلی، مجموعه کشورهای جهان اسلام بنا به دلایل تاریخی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی، فاقد یک هویت مستقل ژئواستراتژیک بوده و مطابق تقسیم‌بندی‌ها و مدل‌های ژئوپلیتیکی موجود، به منزله بخش مکمل قلمرو ژئواستراتژیک قدرت‌های جهانی و به طور ویژه حوزه ژئواستراتژیک غرب (استراتژی بحری) محسوب می‌شوند، لذا به نظر می‌رسد دولت‌ها و ملت‌های مسلمان جهت نیل به استقلال و نقش‌آفرینی جدی در ترتیبات قدرت، گریزی از آن ندارند که به مبانی و تکیه‌گاه‌های فرهنگی، عقیدتی و فقهی خود روی نموده و در این رابطه به مفاهیم و موضوعاتی چون «امت»، «أم القری» و «وطن اسلامی»، به مثابه منابع، مدل‌های عملی و تکیه‌گاه‌های فوق استراتژیک توجه نمایند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابراهیمی، محمد؛ حسینی، علیرضا (۱۳۷۹) اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی (جلد اول)، چاپ سوم، سمت.
۳. ابراهیمی، محمد (۱۳۷۷) اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی (جلد دوم)، چاپ اول، سمت.
۴. احمدیان، محمدعلی (۱۳۸۵) ویژگی‌های جغرافیایی کشورهای اسلامی، انتشارات سخن گستر.
۵. اجتهادی، ابوالقاسم (۱۳۶۳) وضع مالی و مالیهٔ مسلمین از آغاز تا پایان دوره امویان، انتشارات سروش.
۶. ایزدی، سجاد (۱۳۸۶) حکومت و مشروعیت، انتشارات کانون اندیشه جوان.
۷. ای‌مورای، وارویک (۱۳۸۸) جغرافیای جهانی شدن، ترجمه جعفر جوان - عبدا..، عبدالهی، نشر چاپار.
۸. دال، رابرت (۱۳۶۴) تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان، نشر مترجم
۹. درایسدل، آلاسدر - بلیک، جرالداچ (۱۳۶۹) جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دُرّه میر حیدر، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۰. شریعتی، روح‌ا... (۱۳۸۶) اقلیت‌های دینی، انتشارات کانون اندیشه جوان.
۱۱. شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۷) فقه سیاسی اسلام، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. عزتی، عزت‌اله (۱۳۷۱) ژئوپلیتیک، انتشارات سمت.
۱۳. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳) فقه سیاسی (جلد سوم حقوق بین‌الملل اسلام)، انتشارات امیرکبیر.
۱۴. فوزی، یحیی (۱۳۸۴) اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، دفتر نشر معارف.
۱۵. فیاض، علی‌اکبر (۱۳۷۲) تاریخ اسلام، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. فیرحی، داود (۱۳۷۸) قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، نشر نی.
۱۷. فیرحی، داود (۱۳۸۲) نظام سیاسی و دولت در اسلام، سمت.
۱۸. فیض‌الاسلام، علینقی (۱۳۷۵) ترجمه و شرح نهج‌البلاغه (مجلد ۶-۱) نشر فقیه.

۱۹. قادری، حاتم (۱۳۷۹) اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، سمت.
۲۰. ماوردی، ابی الحسن علی بن محمد (۱۹۷۳) الاحکام السلطانیة (الطبعة الثالثة)، بشركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده بمصر.
۲۱. منصوری، مهدی (۱۳۸۶) مخالفان سیاسی، انتشارات کانون اندیشه جوان.
۲۲. مویر، ریچارد (۱۳۷۹) درآمدی نو به جغرافیای سیاسی، ترجمه دُرّه میرحیدر، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۲۳. میرحیدر، دُرّه (۱۳۸۶) مبانی جغرافیای سیاسی، انتشارات سمت.
۲۴. وبر، ماکس (۱۳۷۴) اقتصاد و جامعه، ترجمه منوچهری و دیگران، انتشارات مولی.